

ستارگان دهه ۶۰



از روزگار آنها، سال‌های زیادی گذشته. آنقدر زیاد که دیگر کمتر یادمان می‌آید. گویی ۱۰۰ سال سیاه سپری شده و آنها متعلق به عصر دایناسورها بوده‌اند. اینجا سرزمین فراموشی هاست. «از دل برود هر آنکه از دیده برفت» دیگر کسی یادش نمی‌آید که این غول‌ها روزگاری چشم و چراغ این فوتبال بوده‌اند و حریف نداشته‌اند. غول‌هایی که زمانه با آنها بد تا کرد و حالا زیر برف نسیان کسی آنها را نمی‌بیند. مگر آنکه هنوز دست از فوتبال نشسته باشند. اما فوتبال و زندگی از آنها دست شسته. سیاهه زیر زندگی ستاره‌های سوخته را روایت می‌کند.

نهنگ‌های بی‌تکرار یک برکه سوخته روزگار غریب

آیسان سعیدی

روزنامه نگار

ناصر محمدخانی

او یکی از مهمترین ستاره‌های سوخته فوتبال ایران در دهه ۶۰ است. مردی که پسوند غزال تیزپا ابتدا برای او به کار برده شد. یک مهاجم چپ پای تکنیکی که هیچ مدافعی در برابر او نمی‌توانست ایستادگی کند و به تعبیر زاکالو سرمربی برزیلی نام آشنای تیم مدافعان لیز می‌خورد» محمدخانی از آن دست بازیکنانی است که در فوتبال ایران نظیری نداشته و ندارد. خودش روایت جالب‌تری از فوتبال خودش دارد: «من مسی فوتبال ایران هستم.» یک ادعای وحشتناک که البته هر کسی بازی او را دیده باشد، شهادت می‌دهد. ناصر محمدخانی یک فوتبالیست کامل بود اما درست بعد از چهره شدن در فوتبال ایران و در عنوان جوانی، انقلاب و جنگ سبب شدند که هرگز به حقیقت در این فوتبال نرسد. فوتبال ایران چه بدشانس بود که در

بهترین دوران محمدخانی فرصتی برای هنرنمایی او در اختیار نداشت و جنگ تحمیلی جایی برای ورزش و فوتبال نمی‌گذاشت. ابرستاره‌ای که کشف استاد اردشیر لارودی در راه‌آهن بود و پس از چهره شدن در فوتبال ایران و درخشش در راه‌آهن و بانک ملی در سال ۵۹ به پرسپولیس پیوست و بیش از یک دهه در پرسپولیس طنازی کرد و در یک مقطع هنرش را در باشگاه‌های قطری خرج نمود. او ۳ سال حداقل ۶۴ تا ۶۷ در باشگاه القطر توب زد و پس از آن دوباره به پرسپولیس بازگشت و زمان آویختن کفش‌ها در سال ۷۲ در پرسپولیس ماند. محمدخانی پس از بازنشستگی، در قامت دستیار کنار علی پروین در پرسپولیس مشغول به کار شد اما یک حادثه هولناک در زندگی شخصی‌اش او را نابود کرد. پرونده جنجالی لاله سحرخیزان همسر ناصر به دست معشوقه‌اش شهلا جاهد همچون زلزله‌ای بود که او و زندگی‌اش را ویران کرد تا محمدخانی به طور کامل از فوتبال دور شود.

کویت مربیگری کرد، داشته. آنجا که محرمری را با جرزینوهی افسانه‌ای مقایسه کرد.

محرمری از عجایب فوتبال ایران بود؛ مدافع چپی که در سمت چپ هیچ رقیبی نداشت در حالی که راست پا بود! او در دوران اوجش تقریباً در همه پست‌ها بازی کرد و عجیب‌تر اینکه از بازیکن تخصصی همان پست بهتر بازی می‌کرد!

محرمری اما همان اندازه که در زمین فوتبال بی‌نظیر و غیرقابل مهار بود، در بیرون از مستطیل سبز نیز کسی نمی‌توانست او را مهار کند! ستاره‌ای که زندگی‌اش با حاشیه عینین شده بود و همین حاشیه اجازه نداد او هیچ‌گاه به حق واقعی خود در فوتبال برسد.

محرمری در سال ۵۸ میلادی به شاهین پیوست. سپس در سال ۶۳ به تیم نیروی زمینی رفت و در سال ۶۶ به پرسپولیس پیوست. او در ششم خرداد ۱۳۶۷ نخستین بازی ملی‌اش را برای تیم ملی در مقابل نپال و در اول دی‌ماه ۱۳۷۵ آخرین

بازی ملی‌اش را در مقابل کویت انجام داد. او به همراه تیم ملی ایران یک بار قهرمان بازی‌های آسیایی شد. محرومیت جزو لاینفک زندگی ستاره‌یافتگی فوتبال ایران بود. پس از حوادث مسابقه با تیم ملی فوتبال ژاپن در جام ملت‌های آسیا ۱۹۹۲ از سوی کنفدراسیون فوتبال آسیا به دلیل حمله به داور به مدت یک سال از کلیه دیدارهای بین‌المللی و ملی محروم شد. او پس از حوادث شهرآورد سی و هشتم تهران در دی‌ماه سال ۱۳۷۳ سه‌سال از حضور در میادین محروم شد.

محرمری بعد از آویختن کفش‌ها هیچ‌گاه حوالی نیمکت مربیگری آفتابی نشد. او در دو مقطع به عنوان مربی تیم‌های پایه و امیدهای پرسپولیس انتخاب شد اما حضورش در این تیم‌ها هرگز به سرانجام نرسید. ستاره‌ای که بستری شدنش روی تخت بیمارستان در روزهای اخیر دردآور است.

فرشاد پیوس

گلزنی در خون او بود. مهاجمی که همچون مار زنگی به حریفان نیش می‌زد و دروازه‌ها را به آتش می‌کشید. فرشاد پیوس یکی دیگر از کشف‌های بی‌نظیر استاد اردشیر لارودی در راه‌آهن است. مهاجمی که گل زدن با چشم‌های بسته را هم بلد بود و کفش طلا را در آن سال‌ها فقط برای او قالب می‌زدند.

سپس به باشگاه شاهین پیوست، پس از آن به تیم نیرو هوایی و در سال ۱۳۶۴ به پرسپولیس رفت؛ او بعد از درخشش در پرسپولیس در ورود کردن جام‌ها و کفش‌های طلا در ۳ فصل، به الاهلی قطر رفت و پس از یک سال بار دیگر به پرسپولیس بازگشت و فوتبال را در این تیم به پایان رساند. فرشاد ۳۵ بازی ملی انجام داد و در

۱۳۶۷ تنها فوتبالیست شهرستانی بود که ده‌داری بازوبند کاپیتانی تیم ملی ایران را به بازوان او بست. در سال ۱۳۶۷ در مسابقات فوتبال جام ملت‌های آسیا در قطر، تیم ملی ایران با رهبری سیروس به مقام سوم دست یافت و در سال ۱۳۶۹ تیم ایران را با گل‌های او پس از ۲۰ سال به قهرمانی در بازی‌های آسیایی پکن رسید. سیروس سپس به تیم الاتحاد قطر (الغرافه قطر فعلی) پیوست و بعد از مدتی بازی در قطر، به تیم ملوان پیوست و با این تیم قهرمان جام حذفی ایران و راهی مسابقات قهرمانی باشگاه‌های آسیا شد.

قایقران در سال ۱۳۷۰ به تیم کشاورز پیوست. او بعد از چند سال رسماً مربیگری در فوتبال را در همین تیم آغاز کرد و سرمربی تیم کشاورز شد و با این تیم به مقام سوم لیگ رسید. وی در سال ۱۳۷۶ به تیم دسته‌دومی مسعود هرمزگان پیوست و مدتی در آنجا مشغول به مربیگری شد. در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ قایقران بارها تمایل خود را برای بازگشت به ملوان به عنوان بازیکن یا مربی اعلام کرد. در اوایل سال ۱۳۷۷ وی در حالی که همراه فرزند و همسرش در اتومبیل خود از انزلی عازم تهران بود در حوالی امامزاده هاشم با کامیون تصادف کرد و خود و فرزندش دار فانی را وداع گفتند تا یکی از مهمترین ستاره‌های فوتبال ایران از دست برود. ستاره‌ای که نشان داده بود در مربیگری هم همانند دوران بازی یک نام بزرگ است اما اجل مهلتش نداد.

امیر قلعه‌نویی

یک هافبک فوق‌العاده باهوش و تکنیکی. مردی که با آن قامت کوتاه‌اش در میانه زمین هیچ حریفی نداشت. سرمربی فعلی تیم ملی فوتبال ایران جزو اولین بازیکنانی بود که پس از انقلاب به فوتبال رو آورد. او در سال ۱۳۵۸ به راه‌آهن پیوست و در سال ۶۵ به پیراهن تیم ملی رسید. قلعه‌نویی در سال ۱۳۶۶ برای یک فصل به السد قطر رفت. او پس از بازگشت از فوتبال قطر در سال ۶۷ به استقلال پیوست و حضورش در این تیم ۱۰ سال به طول انجامید و پس از آویختن کفش‌ها روی به مربیگری آورد و به اندازه‌ای در مربیگری موفق شد و درخشید که حتی از دوران بازیگری‌اش هم جلوزد.

قلعه‌نویی موفق‌ترین کارنامه را در عرصه مربیگری بین هم‌نسلانش دارد. او مربیگری را در سال ۱۳۸۰

با تیم برق تهران آغاز کرد. او به‌عنوان سرمربی همراه با تیم‌های مختلف توانسته ۷ مقام قهرمانی در مسابقات رسمی (۵ لیگ برتر ایران و ۲ جام حذفی ایران) به دست آورد که مهمترین این قهرمانی‌ها با استقلال بود. قلعه‌نویی ۵ فصل کامل سرمربیگری تیم استقلال را بر عهده داشته و در ۲ مقطع دیگر (۱۳۸۱ و ۱۳۸۷) نیز تیم استقلال را در انتهای فصل در بازی‌های جام حذفی هدایت کرد و ۳ قهرمانی لیگ برتر و یک جام حذفی را برای استقلال تصاحب کرد. او در ادامه به سپاهان پیوست و ۲ قهرمانی متوالی را نیز برای زردها استفاده نمود.

او در تمام این سال‌ها در لیگ برتر ایران تیم داشته و در تیم‌های مختلفی از مس کرمان و ذوب‌آهن گرفته تا تراکتور و گل‌گهر مربیگری کرده. او دو مقطع نیز سرمربی تیم ملی ایران بود. در بازه نخست پس از ناکامی در جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۷ از تیم ملی کنار گذاشته شد اما برای بار دوم پس از دوران کارلوس کی‌روش در جام جهانی ۲۰۲۲ قطر برای بار دوم به سرمربیگری تیم ملی رسید.

حمید درخشان

او یک هافبک کامل بود. هافبک طراحی که دو پا بود و راست و چپ برایش فرقی نداشت. درخشان به اندازه‌ای درخشان بود که بسیاری او را جانشین علی پروین اسطوره‌ای می‌دانستند. درخشان که برعکس قلعه‌نویی اختراعات چندان در سرمربیگری به دست نیاورده، برای اولین بار در سال ۱۳۵۶ به پرسپولیس پیوست و پس از ۱۰ فصل حضور در جمع سرخپوشان به تیم القطر رفت. او از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۲ در تیم ملی بود و سال ۱۳۷۳ و پس از یک فصل حضور در السد دوحه با پیراهن پرسپولیس از فوتبال رفت. درخشان سابقه زیادی در سرمربیگری داشته و در چندین مقطع مختلف به عنوان نفر اول کادر فنی پرسپولیس هم فعالیت کرده است. آخرین حضور او به عنوان سرمربی در تیم سایپا بود که در سال ۱۴۰۱ رخ داد.

مرتضی کرمانی مقدم

اسطوره باشگاه پرسپولیس که سابقه کار در تیم هوادار به عنوان مربی را دارد، در سال ۱۹۸۷ به پرسپولیس رفت و در سال ۱۹۸۸ هم به تیم ملی دعوت شد. کرمانی مقدم پس از ۱۱ سال حضور در فوتبال در سال ۱۹۹۸ از فوتبال خداحافظی کرد.



قصه ۸ های اورجینال صد سال تنهایی

مهدی طاهرخانی

روزنامه نگار

به این عکس خیره شوید. تصویری که شاید یک دنیا غین و حسرت از آن می‌بارد. دو ابرستاره، دو اعوجبه و دو نابغه و دو «۸» تکرار نشدنی. روی دست آنها

نیامده؛ شاد هیچ‌وقت هم نیاید. کاش این دو، ۸، چند دهه دیرتر به دنیا می‌آمدند. کاش می‌شد این دوران ابتدای همان دهه ۶۰، فریز کرد و امروز در سن ۲۰

و چند سالگی سر و مُر و گنده، در ابتدای تابستان ۱۴۰۲ به بازار فوتبال ایران آورد. می‌داند اگر مرتضی و ناصر در دوره‌ای که فلان مهاجم ۳۴ ساله از فرط بی‌مهاجمی در لیگ ایران، به روایتی ۷۰ تومان ۲ ساله بسته بودند، قیمت‌شان در وسع و توان جیب هیچ مبارکی نبود؟

این دو، فوتبالیست «معمولی» نبودند، مثل بقیه صرفاً فوتبالیست «خوب» هم نبودند. «اعوجبه» بودند که از شانسی بدشان در برهه برهوت و ستاره‌سوز فوتبال ایران به اوج رسیدند. تصور کن

نهنگ باشی درگیر یک آبگیر کوچک، بی‌هیچ راهی به اقیانوس تا نشان دهی عظمتت را. همین بزرگی می‌شود درد و عصیان و راه رو به نابودی. زیادی قدت بلند باشد سقف‌های معمولی می‌شود سر به نیست کننده سرت. آنقدر قوز می‌کنی که می‌شوی گوژپشت. ته تپش قطر بود. وسط جنگ، مگر آلمان بجز شیمیایی چیز دیگری بر سر «سردشت» فوتبال ایران می‌ریخت؟ کاش این دو، ۸، امروز ۲۲ ساله بودند تا فوتبال ایران می‌دیدید تنها

دل‌مشغولی‌اش پیشنهاد رو به انقضای میلان به طارمی نیست. این دو امروز در مارکت فوتبال ایران، دقیقاً به اندازه طارمی و سردار قیمت داشتند و با عذر از این دو فوتبالیست بسیار قابل، به گواه خیلی‌ها قابل‌تر. البته قیاس نسل‌ها از بیخ غلط است فقط خواستیم مقیاس را شرح دهیم، گیرم کمی هم غلو کنم، باور کنید مهدی و سردار خودشان به نفع این دو می‌کشند کنار. اما خوب محل و تاریخ تولد کدام‌مان دست خودمان بود که این دو بخوابند به خاطرش حسرت بخورند؟

اما مرتضی و ناصر همانقدر که در مستطیل سبز معجزه کردند، در زندگی شخصی محتاج معجزه. شانسی هم حرفش را نزن. گویی هر چه بود در چمن حراج کردند و با جیب خالی رفتند به بازار مکاره زندگی. گل‌های‌شان جفت پوچ درآمد. بگذریم... باغچه هر کدام‌مان را بیل زدند، قطعاً گرم‌های ریز و درشت خودش را دارد. چشمان‌تان را ببندید و تصور کنید این دو متولد ۸ مرداد ۱۳۸۰ هستند؛ دو ۲۲ ساله. شاید یکی در آلمان جای مدافع گدای در بایرن مونیخ و دیگری اولین

خرید قطعی سیتی. البته باز هم ضمانتی بر خوش عاقبتی در زندگی شخصی‌شان نبود چرا که هیچ‌کس با گرفتن کنترل زد خوشبخت نشده انگاری. هرچه بود و هست «حق» این دو، این چهره‌های تاین حد تکیده نیست. حیف شما دلربایان افسانه‌ای دهه ۶۰. امان از آن فوتبال فریبا و دریل‌های چشم شهبلائی. هیچ می‌دانستید اولین ۸ جادویی ناصر بود نه مرتضی؟ البته چندان فرقی هم ندارد مثل طلای سفید وزر، جفتش طلاست؛ با عیار ۲۴.

هر چه بود گذشت، سرتان سلامت جادوگران قدر نادیده‌ازسوی خویشتن در سرزمین سقف‌های کوتاه و دودی. سرتان خوشبخت نشده انگاری. هرچه بود و عاشق فوتبال کرد و دیدن فوتبال تان خیلی‌ها را شید. سال ۱۵۰۲ هزار همگی‌مان زیر خاک اما محال است هواداران قرمز، هشت‌های قرن قبل را از یاد ببرند، ما همه می‌رویم هشت‌های شما زنده‌تر از همه زنده‌ها می‌ماند به یادگار. می‌گویید نه؟ پس قرار ما صدسال بعد همین جا.